

درآمدی بر مفهوم و کارکرد هویت محیط انسان ساخت

سید عبدالهادی دانشپور



استادیار گروه شهرسازی دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه علم و صنعت

چکیده

اهمیت تحقیق در مقوله هویت، صرف نظر از اهمیت آن به عنوان مقوله ای عام و کلی در اغلب حوزه های معرفت بشری، از اهمیت مقوله هویت محیط انسان ساخت، به عنوان یکی از مهمترین جنبه های کیفی در مباحث انسان - محیطی ناشی می شود. کیفیتی که کمبود و یا نبود آن، چه در بعد جهانی و چه در شرایط خاص ایران، هنوز در فضا و سیمای شهرها محسوس و قابل مشاهده است. اما برغم این اهمیت بویژه در معنا و غنا بخشیدن به حضور و زندگی انسان در محیط، هنوز از این مفهوم پیچیده در ربط با محیط انسان ساخت بویژه شهر و فضاهای شهری تلقی روشنی وجود ندارد. بعلاوه با توجه به اهمیت و نقش محیط در ماهیت پدیده ها، پرسش هایی در این زمینه مطرح اند که لازمه پاسخ به آنها در دست داشتن تعریفی نسبتاً روشن از هویت و نیز آشنایی با کارکردهای آن در شهرسازی است. برای تحقق این منظور نگارنده بر آنست تا در مقاله حاضر به قدر مجال، با مروری اجمالی در ادبیات موضوعی، به ارائه و تا حدودی تحلیل برخی از تعاریف خاص آن در شهرسازی بپردازد.

واژگان کلیدی: هویت و معنی، محیط انسان ساخت (شهر، مکان، فضای شهری)، تمایز و تشابه، حس تشخیص، حس تعلق به مکان، خوانائی

مقدمه و طرح کلی موضوع

هویت و یا به عبارتی کیستی و چیستی امور، در زمره یکی از مهمترین مفاهیم حوزه های مختلف معرفت بشری است که ذهن بسیاری از اندیشمندان و متفکران گذشته تا امروز را به خود مشغول داشته است. اگر چه این مقوله در حوزه هایی مانند فلسفه، منطق و روان شناسی

در ابتدا ناظر بر هویت انسان و شناخت وی از کیستی و چیستی خود بوده است، ولی با توجه به تحولات علمی و فرهنگی چند دهه اخیر به ویژه در حوزه محیط زیست انسان، دامنه آن به حیطة و قلمرو دست پرورده های انسان (محیط انسان ساخت) نیز کشیده شده است. بعلاوه، برغم آنکه طرح این موضوع در شهرسازی نسبت به سایر حوزه های معرفت چندان سابقه

دو انسانی رانمی توان در تمام جهات و زمینه ها یکسان یافت، مصنوعات ساخت دست و حاصل تفکر انسان ها نیز با یکدیگر متفاوتند و کمتر دو مصنوع بشری را می توان یافت که یکسان و مشابه باشند. در واقع همین عدم شباهت سکونتگاه ها به یکدیگر است که، موجب شکل گیری شخصیت و هویت خاص، و منحصر بفرد برای هریک از آنها شده است. اما برغم اهمیتی که هویت به عنوان یکی از جنبه های کیفی زندگی در معنی و غنا بخشیدن به حضور انسان ها در محیط دارد، ولی هنوز از این مفهوم پیچیده و گسترده تلقی آنچنان روشنی در دست نیست. در حالیکه برخی فضاهای شهری با هویت نامیده می شوند، در مقابل برخی دیگر فاقد هویت طبقه بندی میگردند. بدون شک با هر دیدگاه و منظری که به محیط های زیستی بنگریم برخی از آنها، خلاق، سرشار از تنوع و واجد معنی بوده و با تقویت ارتباط بین انسان و محیط، به عنوان محیط زیستی مطلوب محسوب می شوند؛ در حالیکه برخی دیگر فاقد این قابلیت ها بوده و قادر نیستند ارتباط مناسبی با مردم و استفاده کنندگان خود برقرار سازند. از این روست که این مفهوم یعنی هویت محیط انسان ساخت، از جمله مفاهیم کیفی است که بویژه در چند دهه اخیر در کانون توجه بسیاری از معماران و شهرسازان قرار گرفته است. در همین زمینه با توجه به اهمیت و نقش محیط در ماهیت پدیده ها، پرسش هایی از قبیل هویت محیط چیست؟ چگونه تعریف می شود؟ چه نیازی از نیازهای انسانی را برآورده ساخته و چه اهمیتی

و قدمت ندارد، با این وجود امروزه مسأله هویت محیط انسان ساخت، در زمره یکی از مسائل شهری تلقی می شود.

اینکه گفته می شود مسأله هویت، به این معنی است که در قرن بیستم شهر و فضاهای شهری در سیر تحول و فرآیند رشد و شکل گیری خود به تبع تحولات و جریانات ناشی از اندیشه جهانی شدن امور، دستخوش تغییرات و دگرگونی های شگرفی گردید. در این روند رابطه گذشته و حال فضاهای شهری از هم گسسته شده و در ارتباط معنی دار بین انسان و محیط سکونتش، فاصله و شکاف ایجاد گردید. در بعد جهانی، شکل شهر و محیط های انسان ساخت به سمت متحدالشکل شدن، بی چهرگی، شباهت، عام شدن، عدم تشخیص و تمایز، استاندارد دیزه شدن و جهانشمول و جهانی شدن حرکت کرد. و در بعد محلی نیز، چیستی فضاهای شهری تحت تأثیر طرح های شهری جنبش مدرن مورد پرسش قرار گرفته و دستخوش تغییرات جدی گردید.

این در حالیست که در طول تاریخ سکونتگاه ها و شهرهای زیادی بدست بشر ساخته شده اند که اگر چه همگی تقریباً هدف مشترکی را در مواردی از قبیل فراهم آوردن محیط هایی امن، پایدار، غنی، راحت و توام با آسودگی برای زندگی اجتماعی انسان ها دنبال می نمایند، لیکن به لحاظ شکل ظاهری و محتوای درونی با یکدیگر تفاوت دارند؛ به گونه ای که می توان به تعداد تمام شهرها در طی تاریخ، گونه های مختلف سکونتگاهی شناسایی کرد. در واقع همچنانکه انسان ها با هم متفاوتند و حتی هیچ

شدن امور، حفظ هویت خودی نیز به نوعی الزامی است؛ چرا که در روابط جزء و کل، ضمن حاکمیت روح کل در هر یک از اجزاء متشکله، نقش اجزاء و خواصشان در ساختمان یک کل نیز غیر قابل انکار است. این در حالیست که حامیان اندیشه جهانی شدن فرهنگ، با اتکاء به روند روبه گسترش ارتباطات و قبول جهان به مثابه دهکده ای واحد، در صدد طرح و تثبیت ارزش های یکنواخت در بین جوامع و حذف خرده فرهنگ ها و در نهایت حاکمیت فرهنگ و هویتی واحداند. این کوششی است در جهت متحدالشکل ساختن اشکال گوناگون فرهنگ ها و نه میل به ایجاد وحدت بین آنها. با توجه به این مسأله، اهمیت درک درست از مفهوم هویت و ضرورت حفظ آن در پهنه جهانی آشکار می شود.

ذکر این نکته ضروری به نظر می رسد که بحث پیرامون مقوله هویت، بحثی نوستالژیکی یا توأم با نگاه حسرت بار به گذشته نیست. زیرا تلقی نوستالژیک از آن، به استنباط نادرستی از ماهیت هویت که امری انتزاعی بوده و قابلیت ثابت ماندن در طول زمان برای آن مفروض است، برمی گردد. بعلاوه در این نگرش، پویش تاریخی یا مورد انکار قرار گرفته و یا بی اهمیت تلقی می شود و اصولی چون حرکت، تحول، تغییر و نوشدن که بنیان حیات فرهنگ هاست نادیده گرفته شده و یا کم بهاست، و گذشته ای ذهنی همراه با خلوصی نیالوده همچون موقعیتی ساکن یا یک اصل، نگریسته می شود؛ اصلی که باید به آن بازگشت.

در حیات انسانی دارد؟ و بالاخره کارکردهایش چیست؟ نیز مطرح اند که لازمه پاسخ به آنها و یا سوالات دیگری از این دست، در دست داشتن تعریفی نسبت روشن از هویت در ربط با محیط و نیز آشنایی با کارکردهای آن در شهرسازی است. برای تحقق این منظور نگارنده در ادامه به قدر مجال، بی اشاره به معانی و ریشه های واژه شناختی و تعاریف و مفاهیم عام هویت در معرفت های مختلف (که خود نیازمند به فرصت دیگری است)، تنها با مرور در ادبیات موضوعی، به ارائه و تاحدودی تحلیل برخی از تعاریف خاص آن در شهرسازی بسنده خواهد کرد.

اهمیت و ضرورت

اهمیت موضوع حاضر نخست از اهمیت "هویت" به عنوان مقوله ای عام و کلی که تقریباً تمام حوزه های معرفت بشری به طریقی با آن در ارتباط هستند، ناشی می شود. بحث پیرامون این مقوله چنانچه پیشتر نیز اشاره شد، برغم ارتباط آن با سایر حوزه های معرفتی، در حال حاضر بیشتر صبغه بحثی فرهنگی را به خود گرفته و به ارتباطات و تبادلات فرهنگی جوامع با یکدیگر در جریان جهانی شدن فرهنگ مربوط می شود. بدین معنی که هویت در کلیت خود بیشتر با مسأله چگونگی حفظ هویت فرهنگ های محلی و بومی به مثابه "جزء" در عالم "کثرت" و فرهنگ جهانی به مثابه "کل" در عالم "وحدت" سروکار دارد. در واقع با توجه به وجود و ضرورت تبادلات فرهنگی گسترده میان جوامع در جریان جهانی

انتقادات و مخالفت های وسیع با آن گسترش می یابد که به ایجاد تغییراتی در تفکر شهرسازی منجر می گردد. بدنبال این تغییرات، توجه بیشتر به جنبه های کیفی شهر و شهرسازی در قالب رویکردها و گرایشات گوناگون، به موازات پرداختن به جنبه های کمی آن مشهود است که مقوله هویت محیط بعنوان عاملی برای تقویت پیوند انسان با محیط و غنا بخشیدن به فعالیت اش در آن، به عنوان یکی از مهمترین جنبه های کیفی در روابط انسان و محیط از آن جمله است، چرا که متناسب بودن محیط شهر به لحاظ کیفی در نظر مردم سهولت در ادراک معنا و هویت محیط را بدنبال داشته و به حس رضایت آنان از محیط منجر می شود. در حقیقت وقتی مردم توانائی شناسائی محیط را داشته باشند می توانند، براساس طرح ذهنی مطلوب از آن، دست به انتخاب بزنند.

در شرایط خاص کشورمان نیز بسیاری از شهرها در خلال چند دهه گذشته تحت تاثیر و نفوذ طرح های نوسازی شهری متأثر از جنبش مدرن، دستخوش تحول و تغییرات جدی شده اند. این تغییرات با تجزیه بافت های نوسازی شده به اجزای عملکردی (دستاورهای منشور آتن) گسیختگی در بافت، از دست رفتن یکپارچگی و کلیت بهم پیوسته و بالاخره فقدان هویت شهرها و عناصر اصلی ساختار آنها را در پی داشته است. (دانشپور، ۱۳۷۹: ۸-۶).

البته موارد فوق تنها بخشی از دلایل اهمیت موضوع است. شاید دلایل مهمتر در این زمینه را بتوان در کمبودهایی جستجو کرد که در روند شهرسازی امروز کشور در زمینه شناخت

از دیدگاه خاص شهرسازی نیز مقوله هویت، دست کم به لحاظ تسهیل در ادراک معنی محیط، در زمره یکی از مهمترین مفاهیم کیفی در مباحث انسان - محیطی است که اهمیت آن در دو بعد جهانی و شرایط خاص ایران قالب تبیین است. اما در بعد جهانی در خلال دهه های نخستین و میانی قرن بیستم، نوگرایی و رشد سریع فرهنگی ناشی از آن، دشواری هائی را در قلمرو ایجاد معنی و هویت بخشیدن به شهر به عنوان محیطی انسان ساخت در پی داشته است. در این میان نقش و سهم جنبش مدرن و عملکردگرایی در تغییر شکل شهرها و بروز این دشواری ها قابل ملاحظه و درخور بررسی است. از یکسو بانیان سبک بین الملل با محور قرار دادن اصل ساده سازی (Reductionism)، شهرها را استانداردیزه و متحدالشکل ساخته تا با ایجاد هویتی واحد برای آنها به رویای شهر به مثابه ماشینی برای زندگی جامه عمل بپوشانند. از دیگر سو عملکردگرایان با توجه بیش از اندازه به جنبه های کمی و تأکید بر عملکردهای آشکار، معانی یا عملکردهای پنهان محیط را از یاد برده و با مرجح دانستن جنبه های اقتصادی ساختار فضائی و کالبدی شهر بر ابعاد انسانی و اجتماعی آن که به حیات جامعه شهری معنی می دهد، این ابعاد و نیز روابط میان مردم و محیط را نادیده گرفتند.

در واقع از اواخر دهه ۶۰ میلادی و بدنبال عوارض ناشی از این نوع دیدگاه یکسویه و صرفاً کارکردگرایانه شهرسازی مدرن از جمله همین مساله جدا انگاشتن انسان از محیط، موج

شهرسازی معاصر، نظم خشک و مقیدی جای تنوع اجتماعی گذشته را گرفته است. شهرها زمانی از خود شخصیت و موجودیتی داشته اند، لیکن امروزه این شخصیت و موجودیت از میان رفته است و همه آنها به توده های مشابه یکنواختی بدل گشته اند. مامفورد معتقد است که عملکرد شهرهای امروزی، حمل و نقل سریع است و در نتیجه قاعده اندازه شهر بصورتی که یک انسان بتواند آن را پیاده طی کند از میان رفته است و در نتیجه اجزای شهر بدون انطباق با اهداف انسانی به حالت استاندارد درآمده و عناصر زیبایی شناسانه نیز در طرح آن نادیده گرفته شده اند (Mumford, 1961).

گریر نیز در مقایسه و تحلیل فضاهای شهری مدرن و سنتی، ضمن بی هویت خواندن شهرهای قرن بیستم، شهرسازی مدرن را حرکتی به سوی متحدالشکل شدن، ضعف اعتقادات مذهبی، آلودگی محیط و استانداردیزه شدن هنر می داند. در واقع وی استانداردگرایی در تولید فضاهای شهری منجر به همشکلی و یکسانی فضاهای شهری شده است را عامل این بی هویتی معرفی می کند (Trancik, 1984).

والتر بور هم از جمله کسانی است که شباهت بیش از حد شهرها به یکدیگر را تهدیدی جدی برای هویت فضاهای شهری می داند. در واقع در نظر وی مهمترین وجه اشتراک شهرهای سنتی و کهن، همان منحصر بفرد بودن آنهاست (مولوی، ۱۳۷۵).

و بالاخره "مزلی" در رویکردی دیگر، برنامه ریزی شهری و طراحی محیطی در این دوره را

هویت محیط های انسان ساخت به چشم می خورد.

منشاء و ریشه های بحران هویت محیط انسان ساخت

برغم اهمیت تعریف هویت محیط انسان ساخت در شناخت بهتر مکان ها و فضاهای شهری، شاید لازم باشد، نخست اهمیت، خاستگاه و منشاء آن مورد بحث قرار گرفته و سپس تعاریف و برداشت ها از این مفهوم در شهرسازی مورد بررسی قرار گیرد. اگر چه بحث "هویت" به مفهوم عام و کلی آن، قدمتی همپای تاریخ بشر دارد و سابقه آن به زمانی که بشر خود را به عنوان موجودی آگاه مورد شناسایی قرار داد بر می گردد، اما پیشینه این بحث در شهرسازی چندان با سابقه نبوده و از سایر حوزه های معرفت بشری بسیار کمتر است. با این همه آشنایی با چگونگی ورود بحث هویت محیط انسان ساخت به عرصه شهرسازی به عنوان یک مسأله و سپس بحران در این حوزه معرفتی پیش از پرداختن به تعاریف و کارکردهای آن خالی از فایده نیست. در همین زمینه منتقدی چون "مامفورد" در تحلیلی ماندنی، نوسازی شهری عصر مدرن را به لحاظ فضایی، کالبدی و اجتماعی فاقد شخصیت دانسته و مسأله اصلی شهرسازی مدرن را مسأله هویت شهری تلقی نموده است. وی می گوید: «شهرها در گذشته واجد وحدت بصری بودند و با فرم هایی که بتدریج پیچیدگی بیشتری می یافتند، شیرازه زندگی اجتماعی جوامع را بوجود می آوردند، ولی در

به عقیده راپاپورت هویت محیطی به دو طریق مطرح می شود اول: هویت اثباتی، که تعلق یک فرد را به یک گروه یا مجموعه نشان می دهد و در بردارنده نوعی همبستگی داخلی است. این هویت اغلب به صورت اختیاری و از طریق رفتار خاص یا محیط کالبدی ابراز شده و می تواند به عنوان وسیله ابراز هویت فرد در داخل گروه و جامعه نیز مورد استفاده قرار گیرد. لذا وظیفه اصلی آن تحکیم رابطه داخلی گروه است که وجه مشترک آنها اعتقاد و وابستگی به یک نظام ارزشی خاص و مشترک است. دوم، هویت القایی، که به وسیله عناصر و عوامل محیطی، گروه و یا جامعه ای خاص، در مقابل افراد و گروه های بیگانه متمایز می شوند. این نوع از هویت محیطی، شکلی از مرزبندی بین (ها) و (آنها) را مطرح کرده و مورد تاکید قرار می دهد. نوع دوم عوامل هویت بخش، برخلاف گروه نخست با انتشار نشانه هایی واضح و خوانا، تفاوت بین گروه ها و جوامع مختلف را القای می کنند. (براتی، ۱۳۷۳).

در تعریفی دیگر، لینچ "هویت را معادل معنی مکان تلقی و اینگونه تعریف می کند: "هویت یعنی حدی که شخص می تواند یک مکان را به عنوان مکانی متمایز از سایر مکانها مورد شناسایی قرار دهد، به گونه ای که شخصیتی مشخص و منحصر بفرد داشته باشد." در همین رابطه وی هویت را به همراه ویژگی های دیگری مانند ساختار، سازگاری، شفافیت و خوانایی، عاملی می داند که معنی مکان را در نزد ناظر، شکل می دهند (Lynch, 1981).
به عقیده آلکساندر، هویت در محیط، هنگامی

که بزعم او روش های ساخت استاندارد و مشابهی دارند، باعث از بین بردن تنوع محلی و ایجاد مناظر یکدست می داند. وی اضافه می کند که شاهد این مساله شباهتی است که میان شهرهای مختلف دنیا مشاهده می شود. شباهتی که به طور عمده، تابعی از بکارگیری مصالح ساختمانی و تکنیک های جهانی ساخت و کنار گذاشتن مصالح بومی و سنتی است که در ذات و جوهر خود وابسته به محیط یا مکان اند. به عقیده او، شهرسازی و معماری مدرن، امکان درک نقش محیط در هویت فردی را از ساکنانش گرفته و بی مکانی را رشد و پرورش داده است (Walsley, 1988).

از ذکر نقدهای مطرح شده این گونه دریافت می شود که، در واقع، بحث هویت محیط انسان ساخت با طرح آن به عنوان مسأله و بحران در شهرسازی قرن بیستم آغاز گردید. مسأله ای که هنوز هم به عنوان یکی از چالش های مهم شهرسازی و معماری با آن مواجه ایم. مفهوم و کارکرد هویت محیط انسان ساخت "راپاپورت" هویت را خصوصیتی از محیط که در شرایط مختلف تغییر نمی کند و یا خصوصیتی که موجبات قابلیت تمیز و تشخیص عنصری را از عناصر دیگر فراهم می آورد و عناصر شهری را از یکدیگر متمایز می سازد، تعریف می کند. در این تعریف وی بر دو نکته تأکید دارد: نخست اینکه، هر هویت محیطی، متضمن یک محتوا و درونی است که ذات و ماهیت خودش را مشخص می سازد و دیگر آنکه، دارای مرزی است که آن را از بیرون و غیر خودش جدا می سازد. (Rapoport, 1982)

نیست که ضروری می نماید، بلکه تنوع در انواع فضاهای خدماتی، در شکل و نحوه قرارگیری فضاها، در طرز دسترسی به فضاها و در کاربری‌ها نیز می باید وجود داشته باشد (مولوی، ۱۳۷۶).

اما "جیکوبز" هویت را در رابطه با فعالیت‌ها و زندگی در فضاها و عرصه‌های عمومی شهری (خیابان‌ها) تعریف می‌کند. وی به دور از ملاحظات زیبا شناختی، اینگونه نظر می‌دهد که تنوع در کاربری، به تداوم فعالیت در یک حوزه در محدوده وسیع تری از روز و شب، افزایش ایمنی خیابان و تضمین حضور مردم در آن، کاهش یکنواختی فعالیت‌ها و افزایش برخورد و ارتباطات متقابل چند کاربری می‌انجامد. جیکوبز ضمن عمده کردن حیات انسانی و اجتماعی خیابان در مقابل حیات اقتصادی آن، بر نقش برنامه ریزی شهری در ایجاد هویت شهری تأکید دارد (Anderson, 1978).

"پروشانسکی" هویت محیط یا مکان را به عنوان یک نظام شناختی از مکان‌ها و محیط‌های شهری که به فرد کمک می‌کند رفتار و زندگی خود را در آن سامان دهد توصیف می‌کند. به عقیده وی، هویت محیط زیرساختی از هویت شخص است که از شناخت‌های ذهنی فرد از دنیای کالبدی که در آن زندگی می‌کند، تشکیل می‌شود. در درون چنین شناخت‌های وابسته به محیط کالبدی است که، گذشته محیطی شخص، شامل مکان‌ها و فضاهایی که فرد به نوعی با آنها در ارتباط بوده و در تأمین نیازهای مختلف زیستی، روانی و اجتماعی او نقش

تجلی می‌کند که ارتباط طبیعی و منطقی بین فرد و محیط وی حاصل شده باشد. وی معتقد است که بین فرد و محیط زندگی اش ارتباط و احساس تعلق خاطر به وجود نخواهد آمد مگر آن که قادر به شناخت عمیق محیط و تشخیص آن بوده و توان درک تمایز آن نسبت به محیط‌های دیگر را نیز داشته باشد و بداند در چه زمانی و به چه صورتی پاسخ مناسبی به کنش‌های انجام یافته در آن محیط بدهد. تنها به این ترتیب است که نظم خاصی که نتیجه آن بروز و ظهور هویت در محیط کالبدی است به وجود خواهد آمد (Alexander, 1981).

در نظر "رلف"، هویت در محیط، حاصل اندرکنش سه جزء است متشکله آن است:

- ویژگی‌های کالبدی محیط،
- کارکردها و فعالیت‌های قابل مشاهده در محیط
- و معانی و مفاهیم قابل درک در آن. (Relph, 1976)

"کالن" هویت را توجه به شخصیت فردی هر محیط و پرهیز از یکنواختی و مشابهت در محیط‌های شهری از طریق به جلوه در آوردن ویژگی‌های خاص هر محیط تعریف می‌کند (Cullen, 1971).

"والتر بور" نیز عقیده دارد هویت، همان تفاوت‌های کوچک و بزرگی است که باعث بازشناختن یک مکان و خوانایی محیط می‌شود و حس دل‌بستگی و حساسیت نسبت به محیط را بوجود می‌آورد. خاص بودن هر محیط به معنی اجتناب از یکنواختی و وجود تنوع و جذابیت است. تنوع تنها در حیطه شکل محیط

عنوان یکی از مهمترین کیفیت های شهری هیچگاه شکل نمی گیرد (Lynch, 1981). در واقع، لینچ خوانایی را یکی از مهمترین کارکردهای هویت می داند. کارکردی که احساس امنیت فرد در محیط پیرامونش را به همراه دارد.

- کارکرد دوم، عملکرد عاطفی هویت محیط است. این کیفیت که اغلب با استفاده از اصطلاح "حس مکان" عنوان می شود، شاملوده و بنیان اساسی یک محیط چشمگیر است. با داشتن این حس، انسان می تواند شروع به برقراری روابط و مناسبات کند، در حالیکه بدون آن، قادر به درک جهان پیرامونش و نیز تمسیر و به یادآوری اجزای آن نمی باشد (Ibid, 1981).

در واقع در این رویکرد، می توان کارکرد اول هویت محیط را که خوانایی آنرا دربردارد در زمره کارکردهای ابزاری و عملکردی تلقی نموده و کارکرد دوم آن را که موجدات احساس و تعلق فرد به محیط را فراهم می آورد، به عنوان کارکردی هنجاری و عاطفی طبقه بندی نمود. در کارکرد نخست اگر چه توجه بیشتر بر جنبه های بصری و سیمای کالبدی شهر معطوف شده است، لیکن تأثیر سایر ابعاد فضایی محیط در این کارکرد را نیز نباید از نظر دور داشت.

در همین زمینه، راباپورت فعالیت را نیز به عنوان یکی دیگر از ابعاد محیط کالبدی که در خوانایی محیط تأثیر دارد معرفی می کند. به عقیده وی، نقش فعالیت در هویت محیط، بر اساس چهار جزء اصلی قابل بررسی است:

داشته اند، اهمیت پیدا می کند (Proshansky, 1983).

در نظر لالی نیز، اصطلاح هویت محیط یا مکان، به ارتباط فرد با یک مکان و نه هویت خود محل اشاره دارد. به بیان دیگر، هویت فرد در ربط و نسبت با محیط شهری بدست می آید که بیشتر ناظر بر شناسایی و تعیین مکان از طریق ادراک و طبقه بندی شباهت بین اشیاء، افراد، گروه ها یا محیط ها بوده و به این معنی در ربط با محیط شهری، به مفهوم بازسازی ذهنی شهر است (Allil, 1988).

اما در خصوص کارکردهای هویت محیط، لینچ در مطالعاتش دو کارکرد مهم برای آن در نظر می گیرد:

- کارکرد اول که می توان آن را حس تشخیص نامید. به این معنی که هویت به انسان قدرت تشخیص میدهد و به وی کمک می کند که بتواند شهر را بخواند و پیش بینی کند. اساساً یک خیابان نباید شبیه خیابان های دیگر به نظر آید و یا یک محله مسکونی نباید غیر قابل تشخیص از سایر حوزه های مسکونی اطراف باشد، چه در غیر این صورت فرد در شهر گم می شود. محیط، یک وسیله ارتباطی وسیع است و مردم بطور مداوم محیط را می خوانند. آنها بدنبال اطلاعات عملی بوده و کنجکاوند و حرکت آنها توسط چیزهایی است که مشاهده می کنند. چنانچه محیط فاقد هویت یعنی تشخیص و تمایز باشد فرد نمی تواند محیط را بخواند و این عدم توانایی در خواندن محیط، قطع ارتباط وی با محیط را به همراه دارد. با قطع ارتباط فرد با محیط، حس تعلق به مکان به

۱- خود فعالیت
 ۲- شیوه خاصی که فعالیت انجام می پذیرد
 ۳- فعالیت های الحاقی مرتبط و مجاور که بخشی از نظام فعالیت را تشکیل می دهند
 ۴- معنی فعالیت
 بعلاوه خوانایی فعالیت، همراه با افزایش قابلیت تشخیص فرد، قدرت و قابلیت پیش بینی وی را در محیط ارتقاء می بخشد. در مورد اول فرد آگاه می شود که چه چیز (الف) یا (ب) است. در دومی فرد با شناخت آنها می تواند به کاربرد، توالی، رفتار و... پی برده و آن را پیش بینی کند. از همین مرحله است که هویت ادراک می شود. در نظر وی محیط هایی موفق هستند که تفاوت در رفتار را با نشانه های واضح و روشن کاهش داده و قابلیت پیش بینی آن را بالا ببرند. برای مثال در فروشگاه ها یا رستوران های زنجیره ای، تفاوت رفتاری کاهش می یابد و دامنه رفتارهای متناسب با محیط محدود می شود، زیرا خوانایی دارند و معانی آنها روشن و بدون ابهام است. در واقع ثبات استفاده از این مکان ها، قابلیت پیش بینی آنها را دو چندان می کند (Rapoport, 1982).
 نکته قابل توجه در رابطه با این دیدگاه اینست که ثبات در هر یک از اجزاء متشکله محیط اعم از کالبد، فعالیت و معنی آن (Canter, 1977) همیشه نمی تواند موجد هویت گردد؛ چرا که در نهایت ممکن است به بروز نوعی یکنواختی و عدم تنوع منجر شود که این خود در زمره عوامل هویت زد قابل طرح و بررسی است. پروشانسکی و همکارانش نیز در خصوص کارکردهای هویت محیط یا مکان براساس

مبانی نظری روانشناسی شناخت، پنج کارکرد برای آن بر می شمردند:
 الف- کارکرد بازشناختی؛ که دوام و پایداری و استحکام ادراک محیطی را تضمین می کند،
 ب- کارکرد معنایی؛ که برای شخص مشخص می کند که چگونه عمل کند،
 ج- کارکرد شرائط و مقتضیات معنی دار؛ که به شکل مشخص محیط مربوط می شود،
 د- کارکرد میانجی یا واسطه؛ که میزانی که محیط می تواند مناسب باشد را تعیین می کند و
 ه- کارکرد ایمنی و امنیت؛ که اضطراب و نگرانی را از فرد دور می سازد (Proshansky, 1983).
 به طور کلی در بررسی و تحلیل تعاریفی که از هویت محیط ارائه شد، به خوبی می توان به تفاوت هایی که در تعریف این مفهوم در نزد شهرسازان وجود دارد پی برد. برخی شهرسازان مانند کالن در تعریف هویت محیط بیشتر بر سبک های طراحی کالبدی، جزئیات، خصوصیات، برجستگی ها و شیوه هایی که فضاها و بناها در قالب آنها شکل می گیرند، تأکید دارند. این دیدگاه را در واقع می توان رویکردی کلاسیک و ذهنی- عقلانی از طراحی شهری دانست. در مقابل تعدادی دیگر مانند راپاپورت، لینچ و آلکساندر بر خصوصیات تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و روان شناختی فضاهای شهری در ایجاد هویت های شهری تأکید می کنند. در واقع چهره ای نظیر لینچ با الهام از روان شناسی، از نقشه های ذهنی مردم به عنوان راهنمایی مناسب برای بررسی هویت مکان های شهری استفاده

واجد هویت مخصوص به خود باشد؛ صرف نظر از محدود شهرسازی که با گرایش ادراک محیطی و روانشناسی اجتماعی به موضوع می‌نگرند، توجه اغلب آنها به هویت محیط، مستقل از هویت فرد یا گروه اجتماعی است. به طور کلی با تلفیق و پیوند بین رویکردهای مختلف و در رویکردی جامع نسبت به محیط، هویت محیط انسان‌ساخت به عنوان کیفیتی محیطی در قالب اندرکنش بین اجزاء متشکله محیط و سازنده کیفیت آن یعنی:

۱- زمینه، ترکیب و ویژگی‌های کالبدی محیط: شامل اجزاء بسترکالبدی نظیر منظرو چشم انداز شهر، سیمای زمین، شکل ساخته شده، مقیاس، دانه‌بندی، نسبت توده به فضا، تراکم، نفوذ پذیری، مبلمان شهری و نشانه‌ها.

۲- فعالیت: اعم از کاربری‌ها و تنوع آن، جریان حرکت پیاده، ترافیک و جریان وسایل نقلیه، الگوهای رفتاری، بو و صدا، مردم و تعامل بین آنها، سرزندگی، زندگی در فضاهای عمومی، فرهنگ، رویدادها، آداب و سنن محلی، سرگرمی‌ها و اوقات فراغت.

۳- معنی: در بردارنده عواملی نظیر: تداعی‌های فرهنگی، عملکردهای ادراک شده، جذابیت‌ها و ارزیابی‌های کیفی می‌باشد (Panter, 1997; Montgomery, 1998).

(Relph, 1976; Cunter, 1977). قابل تعریف است. در واقع این بدان معنی است که بدون تعامل بین عناصر یادشده به عنوان اجزاء سازنده کیفیت هویت محیط انسان‌ساخت (مکان و فضای شهری)، این محیط‌ها به تدریج خالی از زندگی، ساکن و

می‌کند که دیدگاهی تجربی و ادراکی-شناختی نسبت به طراحی شهری است. برخی دیگر نیز چون جیکوبز و گل (Gehl, ۱۹۹۱)، بیشتر بر جنبه‌های برنامه‌ریزی، بویژه تنوع فعالیت‌ها در فضاهای شهری و اختلاط و ترکیب کاربری‌ها در ربط با هویت نواحی و مناطق شهری، توجه دارند. در واقع این دیدگاه را می‌توان به نوعی، مقابل دیدگاه شهرسازی دانست که عمدت بر جنبه‌های کالبدی محیط تأکید می‌کنند.

اما برغم وجود تفاوت‌های برشمرده شده، عموم شهرسازان در مطالعات خود، بر هویت، به عنوان یکی از معیارهای اساسی کیفی محیط‌های شهری تأکید دارند. البته به طور عمده در نظر آنان محیط‌های شهری در درجه اول می‌باید به لحاظ بصری واجد شخصیت و هویت بصری قوی باشند، به گونه‌ای که آنها را از سایر مکان‌ها متمایز و متفاوت و قابل تشخیص سازد. در حالیکه این فقط یک جنبه از ویژگی‌های هویت است که محیط‌های شهری می‌باید از آن برخوردار باشند.

بعلاوه بین تلقی و برداشت روانشناسان محیطی از حس مکان و دیدگاه غالب شهرسازان نسبت به هویت محیط نیز تفاوت‌هایی قابل مشاهده است. در حالیکه روانشناسان محیطی و حتی روانشناسان اجتماعی، هویت محیط را زیرساختی برای هویت فردی یا گروه‌های اجتماعی می‌دانند، یعنی به آن به عنوان یکی از اجزاء سازنده هویت فردی یا گروه اجتماعی توجه می‌کنند و نه به عنوان چیزی که می‌تواند بگونه‌ای مستقل،

اطرافش حاصل شده باشد. این ارتباط و احساس تعلق خاطر به وجود نخواهد آمد، مگر آن که انسان قادر به شناخت عمیق محیط و تشخیص آن بوده و توان درک تمایز آن نسبت به محیط‌های دیگر را نیز داشته باشد و بداند در چه زمانی و به چه صورتی پاسخ مناسبی به کنش‌های انجام یافته در آن محیط بدهد. در واقع هویت، ناظر بر خصوصياتی از محیط است که در شرایط مختلف موجبات قابلیت تمیز و تشخیص عنصری را از عناصر دیگر فراهم می‌آورند.

در مجموع با دقت در معدود تعاریف، مفاهیم و کارکردهای بازگو شده، برغم وجود برخی تفاوت‌ها، می‌توان در برداشتی کلی هویت محیط را در قالب مجموعه‌ای از روابط، عناصر و عواملی که در تعامل با یکدیگر و در بستر فرهنگی، انسان را به محیط زندگی‌اش پیوند می‌زند تعریف کرد. نکته قابل توجه اینکه محیط زندگی نه تنها محیط کالبدی که محیط انسانی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را نیز در بر می‌گیرد. بعلاوه روابط هم می‌تواند واجد بعد زمانی تلقی شده و گذشته، حال و آینده را نیز شامل گردد.

بی حرکت، کسل کننده و یکنواخت می‌شوند.

جمع بندی و نتیجه گیری

به طور کلی با وجود تعاریف و مفاهیم مختلف و بعضی متفاوت از هویت، می‌توان به آن به عنوان امری بین امرین، نگریست و آن را در قالب نوعی "رابطه" تعریف نمود. رابطه بین آن دسته از دوتائی‌هائی که در عین دوئیت (غیریت)، میل به همسانی، یکسانی و جمع شدن در منشائی واحد دارند. دوتایی‌هایی از قبیل: "عین-ذهن"، "ثابت-متغیر"، "فرد جمع"، "قدیم جدید"، "کل جزء"، "معنی-صورت"، "ظاهر-باطن"، "وحدت کثرت"، "دوام تغییر"، "ثبات دگرگونی"، "غیریت - فردیت (منحصر بفرد بودن)"، "همانی - نه‌آنی (تغایر)"، "بودن شدن"، "پیدا پنهان"، "اول آخر"..... و بالاخره "خود - غیرخود". بنا به این تلقی از مفهوم هویت، هویت محیط انسان ساخت را نیز می‌توان در قالب رابطه بین انسان و محیط تعریف کرد. رابطه‌ای که فرهنگ به عنوان بستر و زمینه، برقراری آن را ممکن ساخته و نیز تسهیل می‌نماید (دانشپور، ۱۳۷۹: ۳۰۴-۳۰۳).

از سویی به لحاظ تعلق این مفهوم به دو حیطه انسان و دست پرورده‌های او، می‌توان از آن به عنوان پدیده‌ای انسانی نام برد و چنین پنداشت که هر محیط انسان ساختی، مانند هر انسان واجد هویتی، مخصوص به خود است.

اما هویت محیط، هنگامی تجلی می‌کند که ارتباط طبیعی و منطقی بین انسان و محیط

- York.
- 9- Lalli, M (1988) "Urban Identity" ; ***Environmental Social Psychology***, pp.304-311.
- 10-Lalli, M (1992) "Urban - Related Identity : Theory, Measurement and Empirical Finding" ; ***Journal of Environmental Psychology***, Vol.12, PP.285-303.
- 11-Lynch, K (1981) ***Good City Form***; Mit press.
- 12-Mumford, L (1961) The ***City in the History***; Harcourt, Brace and World Inc.
- 13-Montgomery, J (1998) "Making a City: Urbanity, Vitality and Urban Design"; ***Journal of Design***, vol. 3, No.1, pp.93-115.
- 14-Proshansky, H. et al (1983) "Place-Identity Physical World Socialization of the Self"; ***Journal of Environmental Psychology***, Vol. 3, PP. 57-83.
- 15-Punter, J. and M Carmona (1997) ***The Design Dimension of planning***; E & FNS.
- 16-Rapoport, A (1982) ***Identity and Environment: A cross - cultural perspective***; London.
- 17-Rapoport, A (1990) "The meaning of the Built Environment"; ***A nonverbal Communication approach***. The University of Arizona press.
- 18-Relph, E (1976) ***Place and place-less ness*** ; London, Pion.
- 19-Trancik, R (1984) ***Finding lost space***; VRN.
- 20-Walmsley, D (1988) " Urban Living"; ***The individual in the city***. Longman press.
- منابع و مأخذ :
- الف- به زبان فارسی
- ۱- براتی، ناصر (۱۳۷۳) "توسعه های جدید شهری و شهرهای جدید(هویتي جديد يا فقدان هویت)؛ شهر های جدید، فرهنگي جديد در شهر نشینی، وزارت مسکن و شهرسازی.صص ۴۳۳-۴۳۴.
- ۲- بور، والتر (۱۳۷۵) "شهر و مسئله تشخیص؛ ترجمه مهرناز مولوی، آبادی، س ۶، ش ۲۲.صص ۲۸-۳۳.
- ۳- دانشپور، سید عبدالهادی (۱۳۷۹) بازشناسی مفهوم هویت در فضای عمومی شهری؛ رساله دکتری، منتشر نشده، دانشگاه تهران.
- ۴- مولوی، مهرناز (۱۳۷۶) هویت و طراحی شهری؛ رساله کارشناسی ارشد، گروه شهرسازی دانشگاه تهران.
- ب- به زبان انگلیسی
- 1- Alexander, C (1981) "Beyond Humanism" ; ***Journal of Architectural Education***.
- 2- Anderson, S (1987) ***On Street***; Mit press.
- 3- Barati, N (1997) ***Holistic Reading into the Structure of the Environment***; Unpublished PhD Dissertation.
- 4- Canter, D (1977) ***The Psychology of place***; London, the Architectural press.
- 5- Cullen, G (1977) ***The Concise Townscape***; London, the Architectural press.
- 6-
- 7- Gehl, J (1987) ***Life Between Buildings: Using Public Space***; VNR press.
- 8- Jacobs, J (1961) ***The Death and Life of Great American Cities***; New

An Introduction to Meaning and Function of Identity of Man-Building Environment

Seyyed Abdolhadi Daneshpour

University of Elm O Sanaat (Science & Industry)

The significance of the "identity" in general, as one of the most important dimensions of the human life, is a commonly accepted fact.

The Built Environmental identity has the same importance, not only in Iran, but also in the whole globe. In spite of its importance there is no clear definition for

this issue, particularly in terms of urban forms as well as urban spaces. To achieve a clear definition for environmental identity and its application one should answer some basic questions. Different definitions for "environmental identity" will be introduced and discussed in this essay.